

چرا کودکان دروغ می گویند

چگونه والدین می توانند صداقت را تشویق کنند

تألیف

پل اکمن

همراه مرم آن میسون اکمن و تام اکمن

ترجمه

دکتر احسان رضا کیانی

عضو هیئت علمی دانشگاه محقق اردبیلی

سینا شریف زاده خراسانی

دانشجوی کارشناسی ارشد روانشناسی بالینی

دانشگاه محقق اردبیلی



کتاب ارجمند



سرشناسه: اکمن، پل، Ekman, Paul

عنوان و نام پدیدآور: چرا کودکان دروغ می‌گویند:
چگونه والدین می‌توانند صداقت را تشویق کنند/ تألیف
پل اکمن به همراه مری آن میسون اکمن، تام اکمن؛
ترجمه احمدرضا کیانی، سینا شریف‌زاده خراسانی.
مشخصات نشر: تهران: کتاب ارجمند، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۲۶۰ ص. قطع. . رقعی
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۰۰-۸۶۳-۳

عنوان اصلی: Why Kids Lie: How Parents Can
Encourage Truthfulness, c 1989.

موضوع: راست‌گویی و دروغ‌گویی در کودکان،
Truthfulness and Falsehood in Children، کودکان

- سرپرستی، Child Rearing

شناسه افزوده: میسون، مری آن، ۱۹۴۳-م، Mason,

Mary Ann, 1973، اکمن، تام، Ekman, Tom، کیانی،

احمدرضا، ۱۳۶۴-، مترجم، شریف‌زاده خراسانی، سینا،

۱۳۷۵- مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ الف ۷۲۳/۲ BF

رده‌بندی دیویی: ۶۴۹/۷

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۶۸۷۹۵

پل اکمن، مری آن میسون اکمن، تام اکمن

چرا کودکان دروغ می‌گویند

چگونه والدین می‌توانند صداقت را تشویق کنند

ترجمه: دکتر احمدرضا کیانی، سینا شریف‌زاده خراسانی

فروست: ۱۵۲۸

ناشر: کتاب ارجمند

صفحه‌آرا: خدیجه دودانگه

مدیر: بی. ا. سان ارجمند

سرپرست: ترلید: مرضیه شکی

طراح: پ. سعید خانکشلو

چاپ و صحافی: نقه. نیزار

چاپ اول، بهمن ۱۳۹۸، ۱۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۰۰-۸۶۳-۳

این اثر، مشمول قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان و
هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ است مرکز تمام یا قسمتی
از این اثر را بدون اجازه مبحث، ناشر، نشر یا پخش یا
عرضه کند مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

www.mandub.com

مرکز پخش: انتشارات ارجمند

دفتر مرکزی: تهران بلوار کشاورز، بین خ کارگر و ۱۶، پلاک ۲۹۲، تلفن: ۸۸۹۸۲۰۴۰

شعبه مشهد: ابتدای احمدآباد، پاساژ امیر، انتشارات ماندگار، تلفن: ۵۱-۳۸۴۴۱۰۱۶

شعبه رشت: خ نامجو، روبروی ورزشگاه عضدی، تلفن: ۱۳-۳۳۳۳۲۸۷۶

شعبه بابل: خ گنج افروز، پاساژ گنج افروز، تلفن: ۱۱-۳۱۳۷۰۶۴

شعبه ساری: بیمارستان امام، روبروی ریاست تلفن: ۰۱۱-۳۰۹۰

شعبه کرمانشاه: خ مدرس، پشت پاساژ سعید، کتابفروشی دانشمند تلفن: ۸۳-۳۰۱۲۰۰۴

بها: ۳۳۰۰۰ تومان

با ارسال پیامک به شماره ۰۲۱۸۸۹۸۲۰۴۰ در جریان تازه‌های نشر ما قرار بگیرید:

ارسال عدد ۱: دریافت تازه‌های نشر پزشکی به صورت پیامک

ارسال عدد ۲: دریافت تازه‌های نشر روان‌شناسی به صورت پیامک

ارسال ایمیل: دریافت خبرنامه الکترونیکی انتشارات ارجمند به صورت ایمیل

۱۱	تقدیر و شکر
۱۳	مقدمه : مخاطرات بالای دروغگویی
۲۹	فصل اول: دروغ‌ها، ترفندها و اوراق‌کردن‌ها: زیر و بم معنا و انگیزه دروغگویی
۵۷	فصل دوم: چرا برخی کودکان به‌شیراز بقیه دروغ می‌گویند
۹۷	فصل سوم: دروغگویی در سنین مخاف
۱۳۹	فصل چهارم: دیدگاه یک نوجوان در مورد دروغگویی
۱۶۳	فصل پنجم: چگونه والدین می‌توانند با دروغگویی کودکان مقابله کنند؟
۲۱۱	فصل ششم: شهادت کودکان در دادگاه: بحران سوءاستفاده جنسی
۲۴۷	سخن آخر
۲۵۳	ضمیمه
۲۵۵	واژه‌نامه انگلیسی به فارسی
۲۵۷	واژه‌نامه فارسی به انگلیسی
۲۵۹	اعلام

مخاطرات بالای دروغ گویی

«پسرم بیلی به من دروغ می گوید، در حالی که فقط پنج سال دارد. آیا این عادی است؟»

«من می دانم پسرم وقتی به من می گوید که سیگار نمی کشد، دروغ می گوید، ولی نمی توانم آن را ثابت کنم. باید چه کار کنم؟»

«مایکل همیشه دروغ می گوید. آیا از این رفتار با ترک خواهد کرد؟»

«جنیفر نمی گوید که هنگام قرارهایش - کاری انجام می دهد. او می گوید که به من مربوط نیست، ولی آیا من حق استعزا ندارم؟ من فقط سعی دارم که از او محافظت کنم.»

«وقتی که فرزندم دروغ می گوید، نگران این موضوع می شوم که نکند من کاری کرده باشم که باعث دروغ گویی او شده باشد.»

نگرانی های مشترکی در تمام والدین وجود دارد. آنها تحت تأثیر قرار می گیرند. مانند وقتی که کسی نزد شما آمده و می گوید: «در جشنی که هفته گذشته پسر شما برگزار کرد، به دختر من بسیار خوش گذشته است. او می گوید که شما و «مری آن» مراقبان بسیار خوبی بودید، هیچ کس شما را در آن جشن ندید!»

این گونه بود که فهمیدم فرزندخوانده من تام، در حالی که فقط سیزده سال داشت، به من دروغ گفته است. او ظاهراً یک شب تابستانی در کابین ما در بلوک اینورنس (یک جامعه روستایی در ساحلی چهل مایل بالاتر از خانه ما در سانفرانسیسکو) جشنی

برگزار کرده بود. من به سرعت حدس زدم که جشن باید در شبی که من و همسرم مری آن مجبور بودیم آن شب را در داخل شهر برای حضور در جلسه‌ای بمانیم، برگزار شده باشد.

تام می‌دانست که جشن باید مراقبانی داشته باشد. والدین در اینورنس این موضوع را به روشنی برای کودکان خود توضیح می‌دهند. به خصوص از زمانی که متوجه شدیم برخی از کودکان در جشن تابستان پارسال بدون مراقب مشروبات الکلی مصرف کرده‌اند. ما می‌خواستیم که از وقوع دوباره آن حادثه جلوگیری کنیم.

چند هفته گذشته، من تام را برای برگزاری جشنی تشویق کردم: «من و مادر تو میان نسبتاً نامرئی خواهیم شد». من به او قول دادم. «ما خارج از استادیو خواهیم بود. استادیو در پنجاه متری کابین پشت چندین درخت می‌باشد. تام به صورت کمی نامشخص سر خود را جهت تأیید تکان داد و این موضوع گذشت و من آن را فراموش کردم.

زمانی که مائل را کنار هم می‌گذاشتم، مادری که از من تشکر می‌کرد، حالا عجیب و غریب به نظر می‌رسید. او امیدوار برای کسب اطمینان مجدد، پرسید: «جشنی وجود داشت، این طور نیست؟» کای گنج و دستپاچه شده بودم. «اوه بله». در حالی که با خودم زیر لب سخن می‌نختم، از او عاصله گرفتم. چند لحظه بعد، احساسات آزرده‌گی، ناامیدی و خشم به سراغ آمدند و کمی بعد حس فریب‌خوردگی به من دست داد.

این در حالی بود که من ظاهراً یکی از برجسته‌ترین افراد جهان در شناسایی دروغ بودم و دقیقاً در حین نوشتن کتابی درباره کودکان و دروغ‌گویی، توسط پسر خودم فریب خوردم! فکر کردم که چقدر در میان دوستانم نادان بودم. با جلوه خواهم کرد. عرق شرم ریختم. پس از آن بیشتر، از این شرم‌سار شدم که به مادری که کودک در مورد باخبر بودن از جشن، دروغ گفته بودم!

دقیقاً یک سال قبل از این اتفاق، کتاب «دروغ، سرآمد تمام بدی‌ها» را بر حسب مطالعات عمیق و ژرف درباره دروغ‌گویی بزرگسالان، مبتنی بر بیست سال تحقیقاتم منتشر کرده بودم. گرچه تام کتاب را نخوانده بود، ولی کاملاً از تخصص من آگاه بود و در واقع مرا هنگامی که در برنامه تلویزیونی برای تبلیغ آن کتاب سخن می‌گفتم، با

غرور تماشا می‌کرد. او می‌دانست که من متخصص تشخیص دروغ هستم و می‌توانم هنگامی که کسی دروغ می‌گوید از روی خواندن حرکات صورت، حالات بدن یا تغییر تن صدا آن را تشخیص دهم. او یک بار گفت که دوستانش می‌گویند: زندگی با پدری که می‌تواند تمام دروغ‌ها را تشخیص دهد، باید بسیار سخت باشد. آنها می‌خواستند بدانند که تا به حال سعی کرده دروغی بگویم و بتواند قسر در بروم و من نتوانم دستش را رو کنم. تا به ما گفته بود که به دوستانش در پاسخ گفته که این کار ارزش ندارد.

و حالا ظاهراً ارزشش را پیدا کرده بود! در تعجب بودم که آیا انگیزه او این بوده که پدرش خود را بسنجد تا ببیند آیا واقعاً این پیرمرد به اندازه‌ای که شهرت دارد، چند مرده خارج است؟ به هر حال، تا به حال وارد دوران نوجوانی‌اش شده بود، دوره‌ای که نوجوان‌ها نیاز دارند به استقلال خود از والدین را ابراز کنند. این موضوعی همیشگی و دیرینه بین پدرها و مادرها و دخترها است.

دروغ تا به حال شاید برای اکثر والدین تخلف بزرگی به نظر نرسد. با این حال، حتی یک دروغ پیش پا افتاده و معمولی، به والدین قابل توجهی را در ذهن والدین برمی‌انگیزد. جدا از این که بسیاری از والدین نمی‌دانند فرزندان دروغ‌گوی خود چه کار کنند، بسیاری از مواقع گیج می‌شوند که چگونه عکس‌العمل نشان دهند. متأسفانه، ما از خشم به گناه، از انکار به مسئولیت‌پذیری، از تمایل به تنبیه کودکان به تمایل به چشم‌پوشی از دروغ‌گویی‌های آنها، مدام در حال تغییر هستیم.

مری و من درباره جشن مخفی تا به حال بسیار ناراحت بودیم. من چنین ترسیده و شوکه شده بودیم، البته نه به خاطر خود دروغ، بلکه به خاطر باور من آن. تا به حال همیشه پسر قابل اعتمادی بود. ما به خاطر صداقت و درستی حرف‌های نام‌نویس به خود می‌بالیدیم. او هنگامی که می‌گفت رأس ساعت شش خانه خواهم بود، به همان زمان در خانه بود. ما به او اطمینان کامل داشتیم. مگر خود تا به حال نبود که هیچ موقع دروغ نمی‌گفت؟ چه اتفاقی افتاد که ناگهان تغییر کرد؟

بعد از شوکه شدن و خشم اولیه، حس من از مورد خیانت واقع شدن به ناامیدی تغییر کرد. سپس به خاطر دروغ‌گویی تا به حال، شروع به سرزنش خود کردم. آیا این تقصیر من بود که به او مسئولیت بیش از حد دادم؟ اجازه دادن به یک بچه سیزده ساله برای

تنها ماندن در خانه در تمام طول یک شب! آیا حيله و فريب او استادانه طراحي و اجرا شده بود، و به اين معنى است كه من به عنوان يك والد شكست خورده‌ام؟ من با خود فكر كردم كه بايد كار اشتباهي كرده باشم، شايد هم كارهاي اشتباه بسياري كه باعث شده‌ام پسر من مرا فريب دهد. زمان زيادي طول مي‌كشد تا او از مسئوليت خودش نسبت به من آگاه شود.

در ابتدا، وسوسه شدم كه مچ تام را بگيرم. او من و مادرش را فريب داده بود، دزدكي پشت سر ما كارهايي كرده بود و ميل به تلافي در من بسيار زياد بود. حالا يك برگ برنده داشتم. او نمي‌دانست كه ما از اين جريان باخبر هستيم. من به فكر سين جيم كردم. او افادم، مي‌خواستم ببينم كه آيا در مقابل چشمان من دروغ خواهد گفت؟ مي‌توانستم سوالي طرح كنم: «تام، پسر من بگو ببينم شب چهارشنبه كه من و مادرت در شهر مانديم، چه كار كردي؟» مي‌توانستم با پرسيدن سؤالات، فشار بيشترى به او وارد كنم: «تام آيا شب چهارشنبه هفته گذشته، كس ديگري هم در خانه بود؟» آيا من بايد تمام برگ‌هاي دستم را و مي‌كردم تا او سعي نكند كه از زير كار در برود؟ اگر موضوع دروغ‌گويي كودكان بزرگي مي‌باشد، اين قدر اهميت نداشت، ممكن بود طور ديگري واكنش نشان دهم. در آن صورت، حداقل به جاي منطق از خشم و به جاي تشويق براي صداقت از تنبيه شديد استفاده مي‌کردم.

اما «تشويق صداقت» در واقعيت خالص سخت‌تر از آن چيزي است كه حرف آن را مي‌زنيم. گزينه‌هاي بسياري وجود دارد، و كسي مي‌داند بهترين گزينه كه بهترين نتيجه را به بار مي‌آورد کدام است. دقيقاً چند دقيقه بعد از اين كه آن مادر ناخواسته فريب تام را فاش كرد، من مي‌دانستم كه تام جايي همان اطراف است، دنبالش رفتم. او بيرون در خليج و در حال مطالعه سطحي بود. پيدايش كرده و صداقت من به او گفتم: «من بسيار ناراحتم». مي‌توانستم حرارت خشم را در صورتم احساس كنم. همچنان سعي در كنترل عصبانيت‌ام داشتم؛ «متوجه شدم كه تو در نبود ما جشنى برگزار كردي و به من درباره آن دروغ گفتي».

او با حالت گيجي نگاه كرد و ديدن احساس گناه و ترس شديد در صورتش، آبي بر روي آتش خشم من ريخت. ناگهان براي خودم و او احساس تأسف كردم، زيرا به اين فكر افتادم كه در سن او بودن و انگ دروغ‌گو خوردن چه حسي مي‌تواند داشته

باشد. با همان لحن صدا به او گفتم: «نمی‌خواهم در مورد این موضوع امشب با تو صحبت کنم. من نیاز دارم که راجع به این مسئله فکر کنم، ولی این موضوع بسیار جدی است. از تو می‌خواهم که در موردش فکر کنی و فردا صبح آماده باشی تا توضیح دهی چه کار کرده‌ای و فکر می‌کنی که من و مادرت باید در مورد این قضیه چه کار کنیم.»

حسب تجربه، می‌دانستم که تام از آن دسته کودکانی است که شدیدترین مجازات را برای اعمال بد خودش در نظر می‌گیرد، بدتر از هر چیزی که من و مادرتش بتوانیم تصور کنیم. معتقد بودم که برای او خوب است که در این باره نگران باشد و بداند که معنای این کار من چیست. همچنین، این باعث می‌شد تا زمان بیشتری برای تفکر در مورد این موضوع داشته باشم و مطمئن شوم که خشم من برنخواهد گشت.

شب هنگام، بعد از شام و گفتگو با همسر، صبح روز بعد، او را برای یک ماه تنبیه و تحریم کردیم و از شب‌گزاران‌ها و دیدن دوستان او را منع کردیم. به او گفتیم تا زمانی که اعتماد ما مجدداً جای نشستن نمی‌توانیم اجازه دهیم که بار دیگر شب‌ها در خانه تنها بماند. در باقی روزها، تابستان، هر زمانی که مجبور بودم در شهر بمانم، او را تنها در کابین اینورنس نمی‌گذاشتم. در عوض، مجبور بود با من تا سانفرانسیسکو بیاید و روز بعد برگردد. این برایش کسل‌کننده بود، ولی جگرسوزترین اتفاق برای او در پاییز رخ داد، زمانی که ذهن‌اش درگیر جشن و شادی شنبه‌شب در شهر شده بود. اگر تام به ما دروغ نگفته بود و ما هم می‌خواستیم که در اینورنس بمانیم، طبق روال گذشته به او اجازه می‌دادیم که آن شب را در شهر بماند و در جشن شرکت کند، ولی حالا دیگر نه! او مجبور بود با ما بیاید و فکر جشن را از سر به سر کند. سلب آزادی وی، برای تنبیه او نبود، بلکه نتیجهٔ بارز کارهای خودش بود. البته این درس بسیار مهمی برای او بود، بسیار مهم‌تر از تنبیه و در تحریم ماندن. او یاد گرفت که زندگی با کسانی که به او اعتماد ندارند، چقدر سخت است. البته این برای ما هم سخت بود. در هنگام نوشتن این متن - بیش از گذشت دو سال از آن اتفاق - ما برای اولین بار دوباره به تام اعتماد کردیم تا در طول مدت شب در خانه تنها بماند. او هم‌اکنون بزرگ شده است و ما هم از روی این مسئله بارها رد شده‌ایم. هر زمانی که موقعیتی پیش می‌آید که احتمال وسوسه شدن او به دروغ‌گویی می‌رود، بسیار در مورد سبک سؤال پرسیدم